

استراتژی چین و آمریکا در دریای جنوبی چین

رؤیا خضری^۱

چکیده: مناقشات دریای جنوبی چین در حال حاضر روندی رو به گسترش از خود نشان می‌دهد. در سال‌های اخیر این منطقه به یکی از بی‌ثبات‌ترین نقاط در شرق آسیا تبدیل شده است. چین، ویتنام، فیلیپین، مالزی، برونئی و تایوان هر کدام بر بخش‌هایی متداخل از این دریا ادعای حاکمیت دارند. این موضوع موجب تنش دیپلماتیک بین کشورهای مدعی شده است. در واقع، رشد اقتصادی چین و به تبع آن افزایش هزینه‌های نظامی و تقویت توان نظامی به‌ویژه نیروی دریایی و تحرکات این نیرو در دریای جنوبی چین موجب نگرانی و سوءظن کشورهای همسایه شده است. این مسئله موجب شده تا برخی از کشورها خواستار نقش فعالتر آمریکا در منطقه برای کنترل و ایجاد موازنه با رشد چین شوند، در این مقاله به مسئله اختلاف چین با کشورهای پیرامونی بر سر دریای جنوبی چین پرداخته خواهد شد تا به این مسئله که آیا برخورد نظامی بر سر دریای جنوبی چین میان کشورهای طرف اختلاف محتمل است یا خیر، پاسخ داده شود.

واژگان کلیدی: دریای جنوبی چین، آمریکا، چین، نئورئالیسم، توازن، سیاست بازگشت به آسیا.

۱. خانم دکتر رؤیا خضری، کارشناس میز چین در اداره دوم شرق آسیا و اقیانوسیه

مقدمه

مناقشات دریای جنوبی چین در حال حاضر روندی رو به گسترش از خود نشان می‌دهد و این منطقه به یکی از بی‌ثبات‌ترین نقاط در شرق آسیا تبدیل شده است. چین، ویتنام، فیلیپین، مالزی، برونئی و تایوان هر کدام بر بخش‌هایی متداخل از این دریا ادعای حاکمیت دارند. این موضوع موجب تنش دیپلماتیک بین کشورهای همسایه شده است. دریای جنوبی چین دارای منابع بسیار غنی انرژی و مواد معدنی است. همچنین، نزدیک به یک سوم حمل و نقل دریایی دنیا از طریق این آبراه صورت می‌گیرد. بدین لحاظ دارای اهمیت استراتژیک بالایی برای کشورهای منطقه است. این دریا علاوه بر اهمیت استراتژیک برای چین، به معضلی برای سیاست خارجی این کشور تبدیل شده است.

اختلافات دریایی بین چین و برخی از کشورهای همسایه تنها محدود به دریای جنوبی چین نمی‌شود، این کشور درگیر اختلاف با ژاپن بر سر جزایر در دریای چین شرقی و اختلاف با کره جنوبی بر سر قلمرو آبی دریای زرد نیز می‌باشد. در این نوشتار به مسئله اختلاف چین با کشورهای پیرامونی بر سر دریای جنوبی چین پرداخته خواهد شد. در این راستا، براساس تحلیل نظری و نگاهی به دلایل تاریخی، عوامل اثرگذار در تداوم اختلاف، استراتژی چین در منطقه، دیدگاه همسایگان چین به مسئله و نقش آمریکا در دریای جنوبی چین مورد بررسی قرار خواهند گرفت و موضوع احتمال برخورد نظامی بر سر دریای جنوبی چین میان کشورهای همسایه بررسی می‌گردد.

تحلیل تئوریک مناقشه دریای جنوبی چین از منظر نئورئالیستی

طبیعت و کیفیت الگوهای قدرت به ترتیبی است که همواره استعداد وسیعی برای شکل‌گیری مناقشه وجود دارد. افزایش قدرت چین که به دنبال دستیابی به توانمندی‌های اقتصادی گریزناپذیر خواهد گشت، توازن قوا را در منطقه آسیا - اقیانوسیه و در مدت زمان دیرتری، توازن را در آسیا و سرانجام توازن قوا در صحنه جهانی را به چالش خواهد گرفت. از نقطه نظر کنت والتز که درک ماهیت الگوهای قدرت را تعیین‌کننده فهم و پیش‌بینی رفتار بازیگر و بالاحص بازیگران مطرح و بزرگ می‌داند، افزایش قدرت بازیگر در حال صعود منجر به واکنش بازیگر مطرح و یا بازیگران بزرگ می‌گردد. با توجه به این که اقتصاد چین در حال بزرگ شدن است باید آن را طبیعی فرض کرد که این کشور در یک برهه زمانی مناسب این قدرت اقتصادی را به پایه‌ای

برای کسب قدرت نظامی تبدیل خواهد کرد. افزایش قدرت نظامی این کشور به معنای چالش امنیتی برای کشورهای منطقه و مهم‌تر از آن قدرت برتر منطقه‌ای و جهانی یعنی آمریکا است.

در چارچوب تئوری والتز، همان‌طور که در طبیعت خلأ جایز نیست در صحنه بین‌الملل نیز خلأ غیرطبیعی است و به همین سبب آمریکا در جهت مبارزه با چالش گریزناپذیر چین که برآمده از افزایش قدرت نظامی این کشور خواهد بود چاره‌ای جز حرکت به سوی توازن نخواهد داشت. این که قدرت چین در حال افزایش است جای هیچ‌گونه بحث و تردیدی ندارد و این که آمریکا به ضرورت برای حفظ موقعیت خود به توازن این کشور خواهد پرداخت نیز یک واقعیت است، اما موضوع چگونگی ایجاد این توازن در حال حاضر روشن نیست. افزایش قدرت نظامی چین که به دنبال افزایش قدرت اقتصادی این کشور حادث خواهد شد، آمریکا را در موقعیتی قرار داده که وظیفه خود می‌داند برای حفظ جایگاه بین‌المللی و مهار چالش چین به سیاست توازن قوا متوسل شود.

در چارچوب نظریه استفان والت از دیگر نظریه‌پردازان رئالیست، آنچه توازن را ضروری می‌سازد صرف افزایش قدرت چالشگر نیست، بلکه ماهیت قدرت در حال صعود است. از این‌رو، پر واضح است که کشورها دارای ظرفیت‌های یکسان نباشند. کشورهای دارای توانایی یکسان، برای بسیج منابع مهارت یکسان ندارند. در عین حال، بازیگران در فضایی که امنیت بالاترین ارزش است میزان یکسانی از منابع را به فعالیت‌های نظامی اختصاص نمی‌دهند. پس واضح است که به جهت تفاوت در توانمندی‌ها، رقابت و مناقشه فرصت نمو بیابد آن‌گونه که در حوزه اقیانوسیه و در رابطه با چین و همسایگانش بر سر دریای جنوبی چین در حال وقوع است. در اینجا مهم توجه به کیفیت، ماهیت و جهت‌گیری قدرت است. همواره تنها علیه قدرتی توازن شکل می‌گیرد که تهدیدگر است. پس آنچه توازن را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد این است که قدرت در حال صعود رفتاری تهدیدکننده داشته باشد. صعود چین از این دیدگاه به‌طور اتوماتیک منجر به واکنش توازن‌گر آمریکا نخواهد شد مگر این که قدرت چین در منطقه و یا جهان تهدیدی را متوجه آمریکا نماید. موضوع دریای جنوبی چین و تایوان از نقاط ثبات‌زدا در روابط چین با همسایگانش و آمریکا است. در صورتی که چین از قدرت نظامی خود برای بر هم زدن وضع موجود استفاده کند، آمریکا آن را تهدیدی برای امنیت خود و تعهدات بین‌المللی‌اش ارزیابی خواهد کرد و درصدد متوازن کردن چین برخواهد آمد (دهشیار، ۱۳۸۴). رفتار چین در رابطه با کره، ژاپن، ویتنام، فیلیپین و دیگر کشورهای شرق آسیا منجر به حساسیت این کشورها درخصوص افزایش قدرت چین شده است. در صورتی

که این کشورها افزایش قدرت چین را تهدیدی برای منافع خود ببینند باید انتظار یک ائتلاف وسیع بین این کشورها و آمریکا را داشت که خود دلیل مهمی است برای این که چین از هرگونه اقدام تهدیدآمیز و مناقشه‌برانگیز پرهیز کند.

نگاهی تاریخی به مناقشه دریای جنوبی چین

دریای جنوبی چین بخشی از اقیانوس آرام و مساحتی در حدود سه‌ونیم میلیون کیلومتر مربع از سنگاپور تا تنگه تایوان را در برمی‌گیرد. بعد از پنج اقیانوس جهان دریای جنوبی چین بزرگ‌ترین ناحیه دریایی جهان است که صدها جزیره را شامل می‌شود. این جزایر که عمدتاً خالی از سکنه می‌باشند مورد مناقشه کشورهای منطقه است. دریای جنوبی چین دارای منابع عظیم انرژی و نیز مسیر مهم خطوط کشتی‌رانی بین‌المللی و زیستگاه منابع عظیم آبزیان دریایی است. تا امروز مناقشات دریای جنوب شامل سه جنبه شده است:

- مناقشه بر سر جزایر و صخره‌ها،
 - مناقشه بر سر حق حاکمیت بر قلمرو آبی از جمله مرزبندی مناطق انحصاری اقتصادی و فلات قاره،
 - مسئله حق کشتی‌رانی آزاد.
- دو موضوع اول و دوم یک مسئله منطقه‌ای می‌باشد و به چین و کشورهای همسایه مرتبط است و موضوع سوم موضوعی است که قدرت‌های فرامنطقه‌ای را درگیر می‌کند. پکن ادعا می‌کند که از ۲۰۰۰ سال پیش بر جزایر پاراسل و اسپراتلی واقع در دریای جنوبی چین و همچنین آب‌های اطراف حاکمیت داشته و این جزایر بخش جدایی‌ناپذیر از خاک چین می‌باشند. اما ویتنام منکر ادعای تاریخی چین است و اعلام می‌کند، تا دهه ۱۹۴۰ پکن هیچ‌گونه ادعای حاکمیت بر این جزایر را نداشته است. در مقابل ویتنام مدعی است که مجمع‌الجزایر کاملاً در قلمرو این کشور قرار دارند و ویتنام تا قرن ۱۷ بر این جزایر حاکمیت داشته و اسناد تاریخی، آن را ثابت می‌کند.
- دیگر کشور مدعی در دریای جنوبی چین، فیلیپین می‌باشد. نزدیکی جغرافیایی با جزایر اسپراتلی مبنای اصلی ادعای مانیل است. مالزی و برونئی نیز دیگر مدعیان حاکمیت بر بخشی از دریای جنوبی چین هستند. آن‌ها با استناد به کنوانسیون حقوق دریاها ۱۹۸۲ مدعی هستند که بخشی از دریای جنوبی چین در منطقه انحصاری اقتصادی آن‌ها واقع است.

مسئله این است که رشد اقتصادی چین و به تبع آن افزایش هزینه‌های نظامی و تقویت توان نظامی به‌ویژه نیروی دریایی و تحرکات این نیرو در دریای جنوبی چین

موجب نگرانی و سوءظن کشورهای همسایه شده است. این موضوع موجب شده تا برخی از کشورها خواستار نقش فعال‌تر آمریکا در منطقه برای کنترل و ایجاد موازنه با رشد چین شوند.

ژاپن و کره جنوبی به شدت به دریای جنوبی چین به عنوان دالان حمل و نقل انرژی وابسته هستند و آمریکا، استرالیا و هند برای تجارت و دریانوردی نظامی به این دریا وابستگی و توجه دارند.

از سوی دیگر، به دلیل برتری مسیرهای دریایی بر مسیرهای زمینی برای انتقال کالا، کشورهای منطقه از موقعیت خوبی برای حضور در تجارت بین‌المللی برخوردارند؛ اما مشکل استراتژیک این وابستگی به تجارت برای عبور و مرور دریایی در منطقه و از آنجا به دیگر بخش‌های جهان و بالعکس برای این کشورها، امنیت خطوط دریایی است (خضری، ۱۳۹۰: ۶۸۰). همه این کشورها رشد توان و تحرکات چین را به عنوان مقدمه‌ای برای به چالش کشیدن آزادی دسترسی به مسیر دریایی در این پهنه آبی می‌بینند.

در نتیجه حاد شدن اختلافات در دریای جنوبی چین، سیاست قدیمی عدم درگیری دوران دنگ شیائو پینگ^۱ مبنی بر کنار آمدن با امور خارجی با آرامش، پنهان کردن توانایی‌ها تا زمان مناسب و ادامه توسعه با چراغ خاموش، جای خود را به یک رویکرد جدید مبتنی بر دنبال کردن یک سیاست فعال‌تر و تبدیل شدن از یک قدرت صرفاً زمینی به یک قدرت دریایی گسترش یافته، داده است و همین مسئله بر نگرانی کشورهای طرف اختلاف با چین بر سر دریای جنوبی چین افزوده است.

بستر شکل‌گیری استراتژی چین در دریای جنوبی چین

به دلیل ارتقای توان و قدرت چین، همچنین افزایش نفوذ و جایگاه آن در ساختار استراتژیک بین‌المللی، محیط امنیتی بین‌المللی چین بهبود یافته و روابط امنیتی آن با قدرت‌های مهم جهان رو به ثبات است. اما بروز نوسانات در روابط امنیتی، سخت بودن

۱. دنگ با اتخاذ سیاست اصلاحات اقتصادی در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ به دنبال توسعه اقتصادی چین بود. بنابراین ادعاهای حاکمیت ارضی را به زمان دیگری موکول کرده بود. مخارج نظامی چین نیز بیشتر به نیروی زمینی و تقویت توان موشکی متمرکز بود و نیروی دریایی تنها نقش دفاعی در آب‌های ساحلی را داشت. استراتژی اجتناب از رویارویی، اصل غالب سیاست دریایی چین بوده است. پکن به دنبال نفوذ منطقه‌ای با ابزارهای سیاسی و اقتصادی و نه نیروی نظامی بود. نیروی دریایی چین نیز در موقعیتی نبود تا نقش غالب نیروی دریایی آمریکا را به چالش بکشد و یا اقدامی قاطعانه علیه همسایگان انجام دهد.

امکان سازش و کوتاه آمدن از سوی همه طرف‌ها در مورد مسائل مربوط به حق حاکمیت ملی و منافع اساسی موجب بروز وضعیت بن‌بست مقطعی شده و حتی‌الامکان بروز اتفاقی و ناخواسته درگیری را نمی‌توان مردود دانست. تنوع و پیچیدگی چالش‌های امنیتی پیرامونی، یکی از مشکلات بارز مبتلا به محیط امنیتی خارجی چین است. در این بین هوشیاری و احساس خطر استراتژیک آمریکا نسبت به چین و نگرانی کشورهای پیرامونی نسبت به چین با هم مرتبط هستند و در زمینه تضاد منافع با چین به سادگی در کنار هم قرار می‌گیرند و فشارهای هماهنگ به چین وارد می‌کنند.

آمریکا با استفاده از اختلافات کشورهای اطراف با چین به ویژه بر سر دریای جنوبی چین به تقویت حضور نظامی خود و حمایت از درخواست‌های کشورهای مربوطه پرداخته و به هدف خود که مهار غیرمستقیم چین است، دست می‌یابد. هم‌زمان دوگانگی سیاست‌های کشورهای همسایه در قبال چین از عوامل مهم عدم ثبات محیط امنیتی پیرامونی است. این کشورها از یک طرف با توجه به رشد چین مایل به همکاری با این کشور هستند؛ اما هم‌زمان از اثرات منفی ناشی از خیزش چین احساس نگرانی می‌کنند. در واقع افزایش توان ملی و افزایش میزان نفوذ بین‌المللی چین، تعامل با چین را به‌طور روزافزونی برای این کشورها سخت نموده است، لذا این دسته از کشورها امیدوارند آمریکا بیشتر در امور و مسائل آسیا دخالت کند تا با استفاده از آن بتوانند ذهنیت نگرانی از نفوذ چین در خود را آرامش بخشند.

مقابله با این وضعیت دوگانه امنیتی، میزان سختی مدیریت امنیت پیرامونی برای چین را افزایش داده است. چین نیازمند به مدیریت هوشمندانه روابط با قدرت هژمون دارد تا از این طریق از گرفتار شدن در محاصره امنیتی سنتی مبتلا به قدرت‌های نوظهور پرهیز کند و هم‌زمان باید به نحو احسن رابطه بین دو انتخاب مشکل، حفاظت از منافع ملی و حفظ ثبات پیرامونی را مدیریت نماید (Yang, 2012). در حال حاضر، چین از منظر کلان نیازمند تنظیمات استراتژیک از جنبه‌های امنیتی، داخلی، نظامی و اقتصادی است.

از منظر امنیتی، متغیر اصلی تأثیرگذار بر محیط امنیتی پیرامونی چین، عامل آمریکا است. به دلیل آن که در نظر آمریکا، چین از سرعت و توان رشد بالایی برخوردار بوده و بیشترین ظرفیت به چالش کشیدن مقام هژمونی آمریکا را داراست. در طرح‌ریزی استراتژیک و ژئوپلتیک جهانی، آمریکا نقطه تمرکز را بر چین قرار داده است. در اجرای سیاست برقراری دوباره توازن و تعادل استراتژیک توسط دولت اوپاما، آمریکا تا حد زیادی به دنبال ایجاد توازن در مقابل نفوذ و تأثیر چین و جلوگیری از تبدیل چین به تنها کشور رهبری‌کننده امور آسیا است. از نگاه چین، آمریکا اگر خواهان تقویت نفوذ

خود در آسیا - اقیانوسیه است باید بداند که این امر تنها از طریق ایفای نقش سازنده از سوی آن کشور امکان‌پذیر می‌باشد. به عبارت دیگر، آمریکا به‌عنوان یک قدرت دارای مسئولیت‌های بین‌المللی، باید با همکاری قدرت‌های منطقه‌ای، ضمن کمک به توسعه اقتصادی و یک‌پارچگی منطقه، زمینه ایجاد یک محیط صلح‌آمیز و هماهنگ را برای کشورهای منطقه فراهم آورد. ایفای نقش سازنده همچنین مستلزم انجام اقدامات عملی و منصفانه در مواجهه با مواردی که ثبات منطقه را به مخاطره می‌اندازد، می‌باشد. در هنگام بروز اختلافات بین کشورهای منطقه، آن کشور نباید با استفاده از وضعیت پدید آمده سعی در اخذ امتیاز منطبق با منافع خویش نماید. اما برگزاری مانورهای مشترک بین آمریکا و برخی کشورهای منطقه و یا تلاش آمریکا در جهت اعاده اختلافات گذشته در دریای جنوبی چین به بهانه حفظ آزادی کشتی‌رانی، ماهیتی غیرسازنده داشته و با هدف تحریک کشورهای منطقه جهت بین‌المللی کردن اختلافات سرزمینی در حوزه دریای جنوبی چین، صورت گرفته است. هر چند که با وجود تمام این موارد و به‌رغم این که آمریکا در جریان اجرای سیاست برقراری دوباره توازن استراتژیک آغاز به استقرار و جابجایی نیروهای نظامی و ایجاد تنظیمات جدید و اتخاذ مواضع و وضعیت تهاجمی نموده، اما این حمله استراتژیک از نگاه چین تقابل‌جویانه نبوده بلکه دفاع استراتژیک تهاجمی در قبال چین در حال خیزش است (Yang, 2012).

از منظر داخلی، تحلیل‌گران چینی معتقدند اگر چین بتواند سرعت خیزش خود را کنترل کرده و اجازه دهد که عبور اقتصادش از آمریکا دیرتر اتفاق افتد، چین از نظر ژئوپلتیک زمان و فضای بیشتری برای تنظیم و انطباق خواهد داشت، به‌خصوص آن که دستیابی چین به مقام اول در دنیا کمک مستقیمی به حل مشکلات داخلی چین نخواهد کرد. اما مشکل درست اینجاست که چین راهی برای کنترل سرعت خیزش خود ندارد. واقعیت امر این است که چین در حال شهری‌شدن بوده و چینی‌ها زندگانی بهتری را طلب می‌کنند و امیدوارند کیفیت ارتقای زندگی‌شان هرچه سریع‌تر محقق شود. مجریان کشور هم باید این انتظار مردم را برآورده سازند. یک نظرسنجی سایت *گلوبال تایمز* نشانگر آن است که بیش از ۸۰ درصد از نظردهندگان چینی معتقدند دولت چین برای حل مسئله دریای جنوب حتی از استفاده از نیروی نظامی نیز نیابد روی گردان باشد و این موجب می‌شود دولت چین در صورت تمایل به عقب‌نشینی و یا ضعف نشان دادن در مورد مسائل دریای جنوب با فشار افکار عمومی زیادی روبرو شود. از نظر سیاست‌مداران چینی این همان جریان برآورده ساختن انتظارات مردم توسط مسئولین چین است که در نگاه سایر کشورها خیزش چین دیده می‌شود. اقدام چین به توسعه هم‌زمان توان دفاعی و بروز برخی مناقشات و اختلافات با برخی کشورهای

همسایه بر سر آب‌های سرزمینی موجب تقویت تصویر منفی جهان خارج از خیزش چین شده است.

از منظر نظامی، چین طی سال‌های اخیر رشد چشمگیری در حوزه نظامی داشته است. از جمله آن‌ها افتتاح اولین ناو هواپیمابر چین، آزمایش جنگنده رادارگریز جی ۲۰ و ساخت موشک ضدناو هواپیمابر دونگ فنگ ۲۱ می‌باشند. دستیابی به این توانایی‌ها از یک طرف و عدم شفافیت برنامه نظامی چین به ادعای آمریکا از طرف دیگر موجب شده تا آمریکا نیز حضور خود را در منطقه تقویت نماید. مهم‌ترین نگرانی آمریکا به خطر افتادن برتری نظامی آن در آسیا - اقیانوسیه است. هر چند به اذعان چینی‌ها و خود آمریکا، توان نظامی چین هنوز فاصله بسیاری با آمریکا دارد، اما آمریکا نگران کم‌شدن این فاصله است. بر این اساس آمریکا هم تلاش نموده تا به چند روش عمل کند؛ اول این که سرعت رشد چین را محدود نماید که این امر منجر به کاهش رشد نظامی چین هم خواهد شد؛ دوم این که اتحاد خود با متحدین سنتی در منطقه مثل ژاپن، کره جنوبی و استرالیا را تقویت نماید؛ سوم این که به سایر کشورهای منطقه که درگیر مناقشات دریایی با چین هستند مثل ویتنام و فیلیپین نزدیک شده و آن‌ها را در مقابل چین قرار دهد.

از نگاه چین، آمریکا با متهم نمودن چین به کم‌اعلام نمودن بودجه نظامی، تلاش برای افزایش تنش میان چین با کشورهای همسایه و همچنین تبلیغ گسترده چین‌هراسی، به دنبال بازگشت به آسیا - اقیانوسیه و تلاش برای افزایش نفوذ بر کشورهای منطقه و همچنین فشار بر چین است. این رویکرد همچنین بهانه‌ای برای پنتاگون جهت افزایش فروش تسلیحات آمریکا در بازار آسیا می‌باشد. پنتاگون با اعلام این که بودجه دفاعی ۲۰۱۲ چین به میزان ۱۲۰ میلیارد دلار است و تا سال ۲۰۱۵ این رقم به ۲۳۸ میلیارد دلار خواهد رسید و بر این اساس رشد سالانه بودجه را ۱۸/۷۵ درصد برآورد نموده است، در تلاش برای این است که چین را در معرض توجه منطقه و حتی جهان قرار دهد. این درحالی است که از منظر استراتژیست‌های چین، این کشور دلایل زیادی برای توسعه و تقویت توان دفاعی خود دارد. چین با ۹/۶ میلیون کیلومتر مربع وسعت، سومین کشور پهناور دنیا، دارای ۲۲ هزار کیلومتر مرز خاکی و ۱۸ هزار کیلومتر مرز آبی می‌باشد. از سوی دیگر لزوم افزایش رفاه ارتش ۲/۳ میلیون نفری چین، انجام عملیات‌های نظامی مختلف در داخل و خارج از کشور و همچنین به روز نمودن تجهیزات نظامی از دیگر دلایل افزایش بودجه چین می‌باشد (Li, 2012).

از منظر اقتصادی، وضعیت کنونی شرق آسیا حکایت از آن دارد که اکثر کشورهای منطقه توسعه را بالاترین اولویت خود می‌دانند. در حال حاضر، اقتصاد در

کانون توجه این کشورها قرار دارد. به طور طبیعی تمرکز بر اقتصاد، رفتار تعاملی را بر سیاست خارجی حاکم می‌کند و آشکارا تعامل، با تنش میانه‌ای ندارد. اما مسئله تایوان و اختلاف بر سر دریای جنوبی چین باعث تردید در ادامه این ثبات شده است. توسعه اقتصادی سریع چین در دو دهه اخیر و افزایش تصاعدی نیاز این کشور به انرژی و نیز محدود و ناکافی بودن منابع انرژی داخلی، سبب شده است تا امنیت انرژی و چشم‌انداز آن برای این کشور به امری پر اهمیت و در عین حال نگران‌کننده تبدیل شود، زیرا هرگونه اختلال در جریان انرژی می‌تواند با ایجاد مشکلات جدی در مسیر توسعه اقتصادی چین، بر امنیت ملی آن تأثیرات منفی بر جا گذارد (خضری، ۱۳۹۰: ۶۹۴). با توجه به نیاز استراتژیک چین یعنی انرژی، مناطق مورد اختلاف با کشورهای همسایه در دریای جنوب توانایی برطرف کردن نیاز چین را دارا هستند، بنابراین بسیار عجیب خواهد بود اگر چین در این مورد عقب‌نشینی کند. اما در عین حال الگوهای اقتصادی چین مبتنی بر عدم پیگیری مناقشه می‌باشد.

رهبران چین از سال ۱۹۷۸ تفکرات و شیوه‌های اقتصاد برنامه‌ریزی را کنار گذاشتند و از میان الگوهای موجود (الگوی ژاپنی، روسی^۱ و آمریکایی) الگوی خاص خود را استخراج کردند. الگوی آمریکایی مبتنی بر شیوه دنبال شده توسط این کشور در قرن نوزدهم است. این الگو متکی به عدم رقابت و حضور فعال بین‌المللی و تخصیص تمامی منابع به توسعه اقتصادی مبتنی بر الگوهای سرمایه‌داری بود. آمریکا در صحنه جهانی، رقابت با انگلستان یعنی قدرت برتر جهانی را دنبال نکرد و دنبال منازعه با انگلستان نرفت. رهبران چین بخشی از این الگو را مناسب تشخیص دادند و آن هم عدم پیگیری مناقشه در مقابل قدرت برتر جهان بود. از الگوی ژاپنی نیز که مبتنی بر حاکمیت الگوی اقتصاد سرمایه‌داری براساس صادرات و تکیه بر حمایت نظامی آمریکا بود، یک بخش را پذیرا شدند و آن هم توسعه با تأکید بر صادرات بود که سرمایه لازم برای توسعه را فراهم می‌آورد. از نظر چین با توجه به منابع، وسعت سرزمین و جمعیت به هیچ روی مناسب به نظر نمی‌آمد که چینی‌ها از نظر نظامی به کشور دیگری تکیه کنند. این الگو در عین حال یک بُعد کاملاً چینی دارد و آن هم استقلال عمل بدون وابستگی است. به همین روی می‌توان بیان داشت که چین الگویی را دنبال می‌کند که نه تنها مبتنی بر واقعیات جهان شمول است بلکه متأثر از ویژگی‌های داخلی این کشور

۱. براساس الگوی روسی ابتدا باید در حیطه نظامی به اقتدار و برتری و یا حداقل برابری با بزرگترین قدرت نظامی جهان رسید و به دنبال آن باید توجه را به توسعه اقتصادی در داخل از طریق ساختار اقتصاد برنامه‌ریزی معطوف نمود.

نیز می‌باشد (دهشیار، بهمن ۱۳۸۹). مجموع این عوامل نشان‌گر پیگیری استراتژی عدم مناقشه توسط چین است.

چین مدعی است در چارچوب موارد ذکر شده، استراتژی این کشور در قبال مناقشات حاکمیتی بر سر جزایر از دریای جنوب گرفته تا دریای شرق، آغاز به خارج شدن از مسیر قدیمی ابراز مخالفت شدید نموده و چین براساس اصول منطقی بودن انتفاع و با پیش شرط تأکید بر اولویت حل و فصل اختلافات طرفین از طریق گفتگو نشان داده به دنبال درگیری نظامی و بر هم زدن امنیت در منطقه نیست.

سیاست همسایگان چین در مناقشه دریای جنوبی چین

منطقه آسیا - اقیانوسیه از جمله حوزه‌های مهم و استراتژیک در سطح جهان می‌باشد. در این حوزه دریای جنوبی چین از جمله منابع اختلاف بین کشورهای پیرامونی واقع شده است. ویتنام به عنوان کشوری که بر سواحل غربی دریای جنوبی چین تسلط دارد به همراه فیلیپین در پی نزدیکی نظامی با آمریکا است. چین در پی فشار برای رفتن به محیط بیرونی با استفاده از نیروی دریایی خود است. اندونزی در حال تبدیل شدن به یک هند دوم است یعنی یک دموکراسی با ثبات به همراه اقتصاد در حال رشد. سنگاپور و مالزی هم با مخلوطی از دموکراسی و تمرکز قدرت، در پی رشد اقتصادی هستند. محل جغرافیایی تماس ارتش‌های این کشورها در حوزه دریای جنوبی چین است.

این دریا، شریان مسیره‌های دریایی جهان است. بیش از نیمی از محموله‌های تجاری جهانی از این منطقه عبور می‌کند و یک سوم حمل و نقل دریایی از آن انجام می‌شود. ۸۰ درصد واردات نفت چین، دوسوم مواد انرژی کره و ۶۰ درصد مواد انرژی ژاپن از دریای جنوبی چین عبور می‌کند. علاوه بر این، این دریا دربرگیرنده ذخایر نفت و گاز طبیعی می‌باشد. نه تنها وجود ذخایر فوق موجب اهمیت ژئواستراتژیک دریای جنوبی چین شده بلکه وجود اختلافات دریایی نیز تأثیرگذار بوده است. شیوه ترسیم خطوط دریایی ادعایی توسط چین که تا نزدیکی سنگاپور و مالزی هم می‌رود موجب شده تمامی ۹ کشوری که با دریای جنوبی چین در تماس هستند در مقابل چین قرار گیرند و در نتیجه وابسته به حمایت‌های سیاسی و نظامی آمریکا گردند. این ادعاها طی سال‌های آتی افزایش نیز خواهد یافت زیرا درخواست آسیا برای انرژی در آینده افزایش چشمگیری خواهد داشت و در نتیجه این دریا در مرکز تضمین رشد اقتصادی منطقه قرار خواهد گرفت. به همین منظور کشورهای مدعی در منطقه در حال نوسازی دریایی خود هستند و به توسعه نظامی روی آورده‌اند (Kaplan, 2011). بودجه نظامی آن‌ها طی سال‌های اخیر رشد بسیاری داشته است به عنوان مثال، از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۱ بودجه

نظامی اندونزی ۸۴ درصد، سنگاپور ۱۴۶ درصد و مالزی ۷۲۲ درصد رشد داشته است. بیشتر هزینه‌ها نیز مربوط به نیروهای دریایی و هوایی بوده است.

در حال حاضر، آمریکا وضعیت موجود در دریای جنوبی چین را تضمین نموده است؛ به همین دلیل این کشورها در تلاش برای تقویت روابط استراتژیک خود با آمریکا هستند. اگرچه روابط تجاری آن‌ها با چین در حال عمیق‌تر شدن است اما آنچه جالب توجه می‌باشد این نکته است که چین دارای توان اقتصادی بالایی است پس چرا قادر نیست نفوذ استراتژیک بر کشورهای منطقه داشته باشد؟ دلیل این امر تنها این می‌تواند باشد که چین نتوانسته توان اقتصادی را به مزیت سیاسی تبدیل کند. چین بزرگ‌ترین شریک تجاری ژاپن، کره جنوبی، هند و استرالیا است. در تئوری می‌توان از تجارت به‌عنوان هویج یا چماق استفاده کرد و از این طریق دیگران را وارد حیطه قدرت نمود. مشکل این است که چین می‌تواند از طریق اعمال تحریم‌های تجاری علیه شرکت‌ها یا کشورها در جهت نفوذ خود استفاده کند؛ اما اگر چنین کند خطوط تولید صدمه خواهند دید و خود چین هم متضرر خواهد شد (Lee, 2011). لذا هرچه که چین قدرتمندتر می‌گردد و ادعاهای آن در تعارض با دیگر کشورهای ساحلی قرار می‌گیرد، این کشورها مجبور به توسعه توانمندی دریایی خود شده و برای حفظ توازن با چین، اتکای بیشتری به نیروی دریایی آمریکا پیدا می‌کنند. هر چند چین تلاش کرده با ارائه تصویری مبتنی بر همکاری و اعتمادسازی، با کشورهای منطقه رابطه برقرار کند، اما چین‌هراسی میان آن‌ها و نزدیکی‌شان به آمریکا، کشورهای منطقه را تبدیل به حلقه محاصره به دور چین نموده است.

تحرکات نظامی آمریکا در آسیا و برگزاری رزمایش‌های مشترک با ویتنام، کره جنوبی و ژاپن جای تردیدی برای چین در مورد قصد این کشور برای به چالش کشیدن حضور رو به رشد چین در منطقه باقی نگذاشته است. آمریکا در راهبرد دفاعی سال ۲۰۱۲ بر افزایش حضور نیروهای دریایی خود در آسیا - اقیانوسیه تأکید کرده و اعلام نموده که ۶۰ درصد از کشتی‌های ناوگان دریایی خود را تا سال ۲۰۲۰ در این منطقه مستقر خواهد کرد. این اقدامات در کنار دفاع دیپلماتیک از آزادی دریانوردی در دریای جنوب چین، نشان از توجه مجدد آمریکا به منافع امنیتی‌اش در آسیا و اقیانوسیه دارد. آمریکا می‌کوشد همسایگان چین را در شبکه‌ای هم‌فکر گرد هم آورده و مجموعه‌ای پدید آورد که دارای یک نگاه یکسان نظامی به چین باشند. در واقع، پنتاگون در مسیری گام برمی‌دارد که نهایتاً چین را یک خطر جدی و محسوس معرفی کند و ضرورت مهار چین را مطرح نماید که هم از دیدگاه اقتصادی و هم نظامی مشکل‌ساز شده است (خضری، ۱۳۹۰: ۶۹۳). علاوه بر این، آمریکا در پرتو معرفی چین به عنوان یک خطر،

ابقای نظامیان خود در ژاپن و حفظ پایگاه‌های نظامی در منطقه را تضمین می‌کند. با افزایش قدرت چین طبیعی است که کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا درگیر مسابقه تسلیحاتی شوند و یا خود را در سایه یک قدرت خارجی قوی‌تر قرار دهند. به این ترتیب آمریکا به دلیل برخورداری از پایگاه‌های متعدد نظامی در آسیا و پیوندهای نزدیک اقتصادی با آن‌ها در نقش یک مأمّن برای منطقه ظاهر خواهد شد.

راهبرد استراتژیک آمریکا در دریای جنوبی چین

در سال‌های اخیر اوضاع امنیتی آسیا - اقیانوسیه دچار مجموعه‌ای از تحولات جدید شده است. ساختار امنیتی منطقه بر تقویت نقش آمریکا در کنار پذیرش رشد چین قرار گرفته است. از آنجا که مرکز ثقل قدرت اقتصاد جهان در حال انتقال به سمت آسیا - اقیانوسیه است، تغییرات و شکل‌گیری ساختار امنیتی منطقه به روند کلی اوضاع حاضر تبدیل شده است و هسته اصلی این تغییرات چگونگی تقسیم دوباره منافع استراتژیک کشورهای بزرگ در منطقه می‌باشد. اکثر کشورهای متوسط و کوچک پیرامون چین همانند ژاپن، کره جنوبی و برخی اعضای آ.سه.آ. آن نگران هستند که چین پس از خیزش، سیاست‌های انبساطی و توسعه‌گرانه در پیش گیرد. بنابراین، نسبت به تحکیم همکاری‌های نظامی و دفاعی با آمریکا مبادرت ورزیده‌اند و بودجه نظامی خود را افزایش داده‌اند تا از این طریق چین را مهار نموده و از خود محافظت نمایند. تحت چنین شرایطی حضور آمریکا از لحاظ روانی و مفهومی با راحتی بیشتری پذیرفته می‌شود.

از سوی دیگر، رقابت چین و کشورهای بزرگ کم‌کم به‌طور صریح به سمت قدرت‌نمایی نظامی دریایی، نفوذ و تأثیرگذاری دریایی و بزرگ‌نمایی یک‌سری از مشکلات و مسائل جدید گسترش می‌یابد. چه در مورد دریای جنوبی چین و چه مناقشه چین و ژاپن در دریای شرقی، نقطه تمرکز اصلی در پشت این اختلافات تنها رقابت بر سر قلمرو دریایی و منابع آن نمی‌باشد، بلکه توانایی اعزام و استقرار نیروها در فواصل دور دست با تکیه بر توانایی و قدرت دریایی و شکل‌دهی ساختار نیروی نظامی دریایی می‌باشد. تا جایی که برخی معتقدند که آسیا - اقیانوسیه هم‌اکنون وارد دوران جدیدی از رقابت استراتژیک و ژئوپلتیک مربوط به تقسیمات قلمرو دریایی شده است.

از دلایل بروز تغییرات استراتژیک در اوضاع امنیتی آسیا - اقیانوسیه، تغییرات ساختار قدرت در منطقه است. در اثر پدیده خیزش چین، حس دفاعی در جهت‌گیری سیاسی کشورهای کوچک و متوسط منطقه در مقابل چین افزایش یافته است که این نه تنها فضای استراتژیک و دیپلماتیک لازم برای استراتژی بازگشت به آسیای آمریکا را فراهم آورده است، بلکه نیاز لازم برای ایجاد تغییرات و شکل‌گیری تنظیمات جدید در

سیاست‌های امنیتی برخی از کشورهای منطقه در مقابل چین را نیز فراهم نموده است (Zhu, 2012).

تحركات چهار سال اخير آمريكا جهت بازگشت به منطقه نشان مي‌دهد كه اين تحركات، هر سال نسبت به سال قبل در حال افزايش است و اين براي چين مشكلات و نتايج ناخوشايندي به همراه داشته است. براي مثال، مسئله دريای جنوبي چين به صورت روزافزوني به يك مسئله حاد تبديل شده است. در اين راستا، برخي كشورهاي پيرامون چين مثل ميانمار كه روابط سنتي خوبي با چين داشتند تا حدي از چين دور شده‌اند و برخي كشورهاي ديگر مثل ژاپن و هند بر ميزان مخالفتشان با چين افزوده شده است.

دلایل بازگشت آمریکا به آسیا - اقیانوسیه نسبتاً پیچیده است. از جمله این دلایل یکی به موقعیت ژئوپلیتیک منطقه برمی‌گردد که به‌طور مستقیم با چين نیز ارتباط پیدا می‌کند. پیشرفت‌های سریع اقتصادی چين و تأثیرگذاری آن در منطقه، فراتر از پیش‌بینی‌های آمریکا بوده است. اگر آمریکا نسبت به این مسئله واکنش نشان ندهد احتمالاً منجر به حذف و خارج شدنش از آسیا - اقیانوسیه خواهد شد. لذا، آمریکا نیاز به بازگشت سریع به این منطقه و رقابت و مقابله با نفوذ منطقه‌ای چين دارد.

دومین دلیل اقتصادی است. توان و رشد اقتصادی منطقه بسیار بالاست هر چند توسعه چين کلید اصلی است، اما پیشرفت و توسعه اقتصادی کشورهای ديگر مانند کره جنوبي، هند، اندونزی و ... هم بسیار چشمگیر بوده است. از منظر منافع ملی آمریکا، این کشور نیاز دارد تا در منطقه‌ای که تحرک و پویایی اقتصادی بالاست، حضور و نقش داشته باشد. دلیل سوم، در مناطق پيرامون چين نوعی طرز فکر جديد ايجاد شده مبنی بر "اتکای به چين در اقتصاد و اتکای به آمریکا در امنیت" که به دلیل نگرانی این کشورها از جانب چين می‌باشد. از این‌رو همگی خواهان حضور پررنگ آمریکا در منطقه هستند. در سال ۱۹۹۳ ماهاتیر محمد در اجلاس کشورهای جنوب شرق آسیا، پیشنهاد اخراج آمریکا از منطقه را مطرح کرد، اما امروز کشورهای همسایه چين از جمله مالزی همگی از آمریکا دعوت کرده‌اند که به منطقه بازگردد. این فرصت از دید صاحب‌نظران استراتژیک آمریکا فرصتی استثنائی است.

دلیل آخر به مسائل سیاسی داخل آمریکا برمی‌گردد. دولت اوباما امیدوار است بتواند آنچه را که اشتباه دولت بوش پس از غفلت از آسیا - اقیانوسیه به دلیل اهمیت بیش از حد و تمرکز بر روی موضوع مبارزه با تروریسم و منطقه خاورمیانه داشت، جبران نماید. اگر اوباما بتواند این اشتباه را جبران کرده و با بازگشت به آسیا و فعال کردن سیاست آسیایی‌اش، در این سیاست موفق شود، این عمل به‌منزله یک

پیروزی و دستاورد بزرگ برای دولت آمریکا و به‌ویژه حزب دموکرات تلقی خواهد شد (Jin, 2011).

در چارچوب این استراتژی، دولت اوباما معتقد است افزایش توان چین و تقویت و ارتقای جایگاه چین هر چند که به معنای قدرتمند شدن این کشور در صحنه جهانی است، به ضرورت به معنای تضعیف جایگاه و نفوذ آمریکا نمی‌باشد. به همین جهت آمریکا روابط خود با چین را در چارچوب منطق حاصل جمع جبری صفر نگاه نمی‌کند و صعود چین را منطقی و طبیعی فرض می‌کند. از این‌رو آمریکا به منظور این که جایگاه خود را در آسیا - اقیانوسیه تثبیت کند و جایگاه جهانی خود را استحکام بخشد، سیاست اعتمادسازی استراتژیک را پیش گرفته است. این بدان معناست که آمریکا حوزه نفوذ چین را پذیرفته و در صورت بروز اختلاف میان چین و کشورهای همسایه مانند ژاپن و یا کشورهای پیرامونی دریای جنوبی چین، آمریکا سعی می‌کند در عین حفظ منافع کشورهای دوست و متحد خود، نیازهای استراتژیک و هژمونیک چین را هم مدنظر داشته باشد. این نوع نگرش سبب خواهد شد که آمریکا همچنان یک بازیگر مطرح در منطقه باقی بماند و بتواند در معادلات آن تأثیرگذار باشد. برخی از تحلیل‌گران استراتژیک^۱ معتقدند که این استراتژی آمریکا در قبال چین علاوه بر کاهش هزینه‌های آمریکا در مدیریت سیاست خارجی، هزینه‌های چین را نیز به میزان زیادی کم می‌کند و چین به لحاظ همین کاهش هزینه‌ها، در مقام پاسخ‌گویی به همکاری در عین صعود تمایل نشان خواهد داد (دهشیار، مهر ۱۳۸۹).

در نقطه مقابل، چین مدعی است به‌رغم آن که آمریکا مرتب تأکید می‌کند که در پی محدود نمودن و محاصره چین نیست، اما واقعیات چیز دیگری نشان می‌دهد. آمریکا همکاری نظامی با تایوان را تقویت نموده، روابط با پنج متحد نظامی خود در آسیا - اقیانوسیه را افزایش داده و اتحادش با ژاپن و کره جنوبی و فیلیپین واقع در دریای چین شرقی و جنوبی چین را پوشش داده است، آمریکا موفق به کسب پایگاه نظامی در کشورهای منطقه شده و مشارکت استراتژیک با هند برقرار نموده است. به‌عبارت دیگر سیاست آسیایی آمریکا بر بهره‌جستن از اختلافات ارضی تاریخی به جای مانده از گذشته برای ایجاد هم‌پیمانی‌های دیپلماتیک با همسایگان چین در کنار تحکیم پیمان‌های نظامی موجود به منظور تحدید چین می‌باشد. آمریکا تنها نگران رشد چین در آسیا - اقیانوسیه نیست بلکه نگران نفوذ جهانی چین از جمله در مناطقی همانند آفریقا و آمریکای لاتین نیز می‌باشد. بر این اساس، آمریکا هم تلاش می‌کند تا چین را در همان منطقه آسیا - اقیانوسیه مهار و درگیر نماید و از طرف دیگر نفوذ آن را در

1. Michael Mazza, Dan Blumenthal, Randall Schriver & Mark Stokes.

مناطق دیگر کاهش دهد. چین در حوزه روابط خارجی، تحولات نظام بین‌الملل را به‌درستی شناخته و ضمن غنیمت شمردن فرصت‌ها و مواجهه با چالش‌ها برای کسب منفعت خود و جلوگیری از زیان‌ها تلاش می‌نماید. چین به خوبی می‌داند که برای دستیابی به جایگاه یک قدرت، نیازمند مشارکت عمیق و فعال در صحنه جهانی می‌باشد. بر این اساس، استراتژی این کشور در مواجهه شدن با مسائل منطقه‌ای و نظام بین‌الملل بر برقراری روابط مسالمت‌آمیز با تمام دولت‌ها، به خصوص قدرت‌های بزرگ قرار گرفته است.

نتیجه‌گیری

در قرن ۲۱ وابستگی متقابل میان کشورها بسیار عمیق گردیده به‌طوری که هیچ کشوری به تنهایی نمی‌تواند به توسعه همه‌جانبه دست یابد. صلح و ثبات پیش‌شرط توسعه به‌خصوص توسعه اقتصادی در هر کشوری است. تنها توسعه صلح‌آمیز می‌تواند یک کشور را به سوی تحقق‌بخشیدن فرصت‌های توسعه‌ای و حفظ توان رقابتی سوق دهد.

منطقه آسیا - اقیانوسیه و به‌ویژه حوزه دریای جنوبی چین بدون شک از حوزه‌های تعیین‌کننده آتی روابط بین‌الملل از حیث سیاسی، نظامی و اقتصادی خواهد بود. حضور آمریکا و ظهور قدرت چین در این منطقه نقش تعیین‌کننده ایفا خواهند نمود. به دلیل اهمیت این منطقه دولت اوپاما در شروع دوره اول ریاست جمهوری‌اش از سیاست بازگشت به آسیا سخن گفت و پس از آن حضور خود را در این منطقه تقویت نمود. از آنجا که دریای جنوبی چین یکی از نقاط ثبات‌زدا در روابط چین با کشورهای همسایه و آمریکا است، در صورتی که چین از قدرت نظامی خود برای برهم زدن وضع موجود استفاده کند آمریکا آن را تهدیدی برای امنیت خود و تعهدات بین‌المللی‌اش ارزیابی خواهد کرد و درصدد متوازن کردن چین بر خواهد آمد. رفتار چین در رابطه با کره، ژاپن، ویتنام، فیلیپین، تایلند، کامبوج و دیگر کشورهای منطقه منجر به حساسیت این کشورها درخصوص افزایش قدرت چین شده است. در صورتی که این کشورها افزایش قدرت چین را تهدیدی برای منافع خود ببینند باید انتظار یک ائتلاف وسیع بین این کشورها و آمریکا را داشت که خود دلیل بزرگی است برای این که چین از هرگونه اقدام تهدیدآمیز و مناقشه‌برانگیز در دریای جنوبی چین پرهیز کند و استراتژی این کشور را به سمت عدم تمایل به برخورد نظامی چه در دریای جنوبی چین و چه در دریای شرقی سوق دهد، سیاستی که کشورهای طرف اختلاف با چین در منطقه از آن استقبال می‌کنند.

منابع

۱. خضری، رؤیا (۱۳۹۰)، "استراتژی آمریکا و چین در منطقه آسیا-پاسیفیک: همکاری و تعارض"، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و پنجم، شماره ۳.
۲. دهشیار، حسین (۱۳۸۴)، "ظهور یک چین در قاره آمریکا"، در <http://www.aftabir.com/articles/view/politics/world>
۳. دهشیار، حسین (۱۳۸۹)، "صعود چین و کاهش هزینه افول آمریکا: منطق اوباما"، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۹ مهر، در <http://fa.merc.ir/default.aspx?tabid=127&ArticleId=1071>
۴. دهشیار، حسین (۱۳۸۹)، "الگوهای توسعه اقتصادی و اقتدار نظامی چین"، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۹ بهمن، در <http://fa.merc.ir/default.aspx?tabid=127&ArticleId=1143>
5. Jin, Shan Rong (2011), "America could hardly play the role of a director in Asia Pacific", in <http://www.globaltimes.cn/index.html/20110212>
6. Kaplan, Robert (2011), "The South China Sea Is the Future of Conflict", in http://www.foreignpolicy.com/articles/2011/08/15/the_south_china_sea_is_the_future_of_conflict
7. Lee, John (2011), "Rising China has limited influence", The Australian, Oct 12, in: <http://www.theaustralian.com.au/opinion/world-commentary/rising-china-has-limited-influence>
8. Li, Hong (2012), "Military spending a necessity", China Daily Feb 23, in http://www.chinadaily.com.cn/cndy/2012-02/23/content_14672643.htm
9. Yang, Yi (2012), "Perimeter security requires a comprehensive strategy", in <http://www.globaltimes.cn/index.html/20121029>
10. Zhu, Feng (2012), "US Pivot to the Asia-Pacific and Its Impact on Regional Security", June 25, in <http://www.tokyofoundation.org/en/topics/japan-china-next-generation-dialogue/us-pivot-and-its-impact-on-regional-security>